

زیبایی های حماسه حسینی



محمد تقی صرفی پور



مقدمه

بعد از حمد و ثنای خداوند سبحان و صلوات و درود بر سید انبیاء
محمد مصطفی و آل طاهرینش

«معنای «ما رأیت الا جمیلاً»



پس از حادثه کربلا وقتی زن و فرزندان شهدا را، به همراه حضرت
زینب به عنوان اسیر نزد عبیدالله بن زیاد بردند، او که خود را پیروز
این نبرد می دید، برای اینکه زخم زبانی به اهل بیت امام حسین -
علیه السلام - بزند رو به حضرت زینب - سلام الله علیها - کرد و
گفت: خدا را شکر می کنیم که شما را رسوا کرد و تکذیب نمود.
حضرت هم در پاسخ، این جمله معروف خود را به زبان آوردند که
«ما رأیت الا جمیلاً»: آن چه برای ما اتفاق افتاد رسوایی نبود بلکه

همه زیبا و دل پسند بود و در ادامه هم فرمودند: شهدای کربلا کسانی بودند که خداوند، شهادت را برای آنها انتخاب کرده بود، و در روز قیامت، تو را به همراه آن ها در یک جا جمع کند تا هر کدام دلیل خود را بیاورید، و آن وقت خواهی دید که چه کسی پیروز است

در این کتاب درباره ابعاد مختلف زیبایی های حماسه امام حسین(ع) و یارانش مطالب متنوعی آورده شده است.

تابستان 1405. کرمانشاه

زیبایی های عاشورای حسینی

منظور از زیبایی هایی که زینب کبری (س) مشاهده کرد فداکاری
ها و شجاعت ها و صبر و استقامت های در حداعلاى شهدای کربلا
است مخصوصا حماسه سیدالشهداء (ع) و قمر بنی هاشم و جناب علی
اکبر و حضرت قاسم و...

?

چرا اسبها که حیوانات فهمیده و نجیبی هستند، روز عاشورا



حدود هشتاد !بر پیکر مطهر امام حسین علیه السلام قاختن؟

سال پیش یکی از علمای اصفهان که از سادات خیلی اصیل هم هستند ، دهه اول محرم بوده ، به یکی از روستاهای اطراف منبر می



وقتی روضه اش .رود. آن روز برف سنگینی می آمده است

تمام می شود باید به یک روستای دیگر با فاصله مثلاً یک فرسخ



نقل می کند : عباى زمستانیم را به سر کشیدم و سوار بر .برود

الاغ شدم و رفتم. برف سنگینی می آمد. مقداری که آمدم احساس



.کردم ، گویا یک سوارِ دیگر از پشت سر من ، دارد می آید



.حدس زدم یه نفر از روستا آخرش آمده مراقب من باشد

بعد آن آقا که پشت سر من می آمد گفت : « آسید مصطفی سلام

گفت : «مسئله» یعنی  . «گفتم : «سلام علیکم  . «علیکم

گفت : «آیا در  . «سوالی داشتم؟  گفتم : «بفرماید

 روز عاشورا دشمن بر جسد حضرت سیدالشهداء اسب تاخت؟
گفتم : «بله من در تاریخ خوانده ام که چنین کاری کرده اند

گفتم  «آن آقا گفتند : «و اسب ها هم بر بدن رفتند؟ 

مدتی  «.: «بله در تاریخ هست که اسب ها هم بر بدن رفتند
گذشت و یک خورده جلوتر آمدیم. باز آن آقا گفتند: «آسید
مصطفی! آیا متوکل عباسی خواست قبر حضرت سیدالشهداء (علیه

گفتم : بله سعی کرد که از بین  «السلام) را، منهدم کند؟

گفت : «گاوها را فرستاد که قبر را شخم بزنند و  . «ببرد

گفتم : من در تاریخ خوانده ام که فرستادند  «مساوی کنند؟

گفت « چطور؟ اسب که حیوان نجیب و . اما گاوها نرفتند خوش فهمی است و در عالم خودش بیش از گاو متوجه می شود، اما بر جسد و بدن مبارک حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) رفت «اولی آن گاوها حتی بر قبر مطهر هم نرفتند و قبر را از بین نبرند؟

آقا سید می گوید : من به فکر رفتم که عجب سوالی شد!  این از محدوده توانائی فکری این آبادی و این منطقه بیرون است!

گویا حس کردم از  داشتم به جوابش هم فکر می کردم همان پشت سر نوری به دلم افتاد و جوابی برای این سوال به نظرم

«گفتم : « البته این قضیه یک جوابی دارد . آمد 

گفتم : « روز عاشورا حضرت سید  گفتند : « چی هست؟ الشهداء (علیه السلام) خواسته بودند که هر چه دارند را برای خدا بدهند حتی این یک مشت استخوان را گذاشتند وسط و خودشان اجازه دادند و خودشان خواسته بودند که اسب بر بدن مبارکشان

برود. خود حضرت خواستند هر چه داشتند را در راه خدا داده

اما در جریان متوکل ، اینها می خواستند آثار حضرت  باشند.

نظر امام حسین (علیه السلام) بر از بین رفتن  را از بین ببرند
آثارشان نبود ، از اول خود حضرت می خواستند ، آثارشان محفوظ
«بماند تا مردم به این وسیله بهره ببرند و مقرب به خدا شوند

آقا  «.آن آقا که پشت سر بود، فرمود : « درست است  است

سید مصطفی می گوید : بعد پشت سرم را نگاه کردم دیدم هیچ
کسی نیست حتی جای پائی غیر از همین مسیری که من آمده ام،
نیست...(فهمیدم حضرت ولی عصر علیه السلام بوده اند)

شهادت از زیباترین هاست...

اگرچه انسان ها از مرگ ناراحت میشوند و بعضی حاضرند برای یک روز بیشتر زنده کردن هزینه بالایی پردازند ولی انانی که جزو اولیاء خدا هستند مرگ در راه خدا که نامش شهادت است را خیلی دوست دارند و همه ارزششان شهادت است زیرا می دانند که شهادت یعنی معامله با خدا. جان خود را به خدا بفروشی و در عوض رضایت او و بهشت او را بدست بیاوری.

خدا در قرآن فرموده که شهید، مرده نیست بلکه در پیشگاه الهی زنده هستند و نزد او روزی میخورند...

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا ۚ بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ (ال عمران ایه 169)

و هرگز گمان مبر آنان که در راه خدا کشته شدند مرده اند، بلکه زنده اند و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند...

ولی کفار و منافقین چون این چیزها را نمی فهمند و صم بکم عمی هستند لذا شهادت را شکست برای شهید می دانند. و از مردن خود خیلی هراس دارند و دوست دارند هزار سال زندگی کنند!

همه کسانی که در کاروان سیدالشهداء(ع) بودند شهادت طلب بودند.

در صحنه عاشورا نخستین ایثارگر سیدالشهدا بود که حاضر شد فدای دین خدا گردد و رضای او را بر همه چیز برگزیند و از مردم نیز خواست کسانی که حاضرند خون خود را در این راه نثار کنند با او همسفر کربلا شوند.[2] اظهارات ایثارگرانه یاران امام در شب عاشورا مشهور است. یک به یک برخاستند و آمادگی خود را برای جانبازی و ایثار خون در راه امام اظهار کردند. از آن همه سخن این نمونه ای از کلام مسلم بن عوسجه کافی است که به امام عرض کرد: هرگز از تو جدا نخواهم شد. اگر سلاحی برای جنگ با آنان هم نداشته باشم با سنگ با آنان خواهم جنگید تا همراه تو به شهادت برسم. آری، خونی که در رگ ماست هدیه به رهبر ماست. حضرت زینب (س) عصر عاشورا هنگام حمله سپاه کوفه به خیمه ها و غارت اشیا، چون دید شمر با شمشیر قصد کشتن امام زین العابدین (ع) را [3]. دارد، فرمود: او کشته نخواهد شد مگر آنکه من فدای او شوم

دومین زیبایی در کربلا، صبر عظیم کربلایان بود. مخصوصاً صبر

سیدالشهداء(ع) و صبر زینب کبری(س)

صبر بر مصیبت‌های بزرگ در راه خدا، زیبا است. اینکه در حالی که می‌دانی خدا نظاره‌گر تو است تا آخرین قطره خون با دشمنان خدا بجنگی و تشنگی و گرسنگی و دردها را بجان بخری و شاید تنها خواسته‌ات کمی آب باشد تا قوت‌گیری و دوباره بجنگی. این نهایت زیبایی است. چون مورد رضایت خداست.

ملائکه در جستجو ملائکه همیشه در طول تاریخ می‌آمدند و با دقت به انسان و زندگی او می‌نگریستند تا ببینند سخنی که خدا قبلاً به آنها فرموده است: «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» من در مورد انسان مطلبی می‌دانم که شما نمی‌دانید! [۸] چه مطلبی بوده است آنها زندگی حضرت آدم، نوح، ابراهیم، موسی و عیسی: را با دقت از نزدیک مشاهده کردند ولی برای سؤال خود جوابی نیافتند تا این که واقعه عاشورا و کربلا اتفاق افتاد آنها با اینکه از قبل این واقعه را می‌دانستند و از پیامبران و جبرئیل خبر آن را شنیده بودند. اما همه ملائکه آمدند حتی چهار ملک مقرب: جبرئیل، میکائیل، اسرافیل و

عزرائیل نیز آمده بودند آنها در کربلا مشاهده کردند: آقا اباعبدالله
الحسین(ع) هر چه دارد با خود برداشته و همه را به قربان گاه آورده
تا در راه خدا قربانی کند. اگر حضرت ابراهیم ۷ یک فرزند خود را
به قربان گاه برد، آقا اباعبدالله الحسین(ع) همه را آورده، از کودک
شیرخوار گرفته تا جوان رشیدش علی اکبر، آن هم با چه صبر و
تعجب ملائکه از صبر آقا امام! استقامتی! با چه عشق و علاقه‌ای
حسین(ع) به تعبیر آقا امام زمان (عج) تمام ملائکه هفت آسمان نگاه
کرده و از صبر، ایمان و استقامت آقا اباعبدالله الحسین(ع) تعجب
می کردند. [آنها جواب سؤال خود را یافتند و تازه فهمیدند که اگر
خدا انسان را در روی زمین خلق می کند و انسان این گونه روی
زمین خونریزی می کند که حتی از خون حضرت علی اصغر(ع) آن
کودک شیرخوار هم نمی گذرد؛ ولی در مقابل آقا اباعبدالله
الحسین(ع) این گونه ایمان، صبر و استقامت در راه خدا دارد که
حاضر است همه چیز خود را در راه خدا فدا کند، لذا ملائکه از این
صحنه کربلا همانند یک سکه. صبر، ایمان و استقامت تعجب کردند
دو رو دارد ملائکه قبلا آن روی سیاه و ظلمانی این سکه را دیده
بودند آن‌ها فقط قتل و خونریزی را دیده بودند؛ لذا اعتراض

کردند که «قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ» «آیا بر روی زمین انسان را خلیفه و جانشین خود قرار می‌دهی؟ انسان در روی زمین خونریزی خواهد کرد ولی ما تو را عبادت و تسبیح می‌گوئیم پس ما شایسته این مقام هستیم.» لکن الان ملائکه روی دیگر این سکه را مشاهده می‌کنند و متوجه می‌شوند که آنچه در کربلا دیدنی است و ملائکه باید آن را ببینند و خدا قبالا به آنان گفته است «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» من در مورد انسان مطلبی می‌دانم که شما نمی‌دانید! آن ایمان فوق‌العاده و صبر آقا امام حسین(ع) است، آن فداکاری و تبعیت محض آقا قمر بنی‌هاشم ابوالفضل(ع) از امامش آقا اباعبدالله الحسین(ع) است. آن صبر جمیل و سخن جمیل حضرت زینب(ع) است که فرمود: «من وصف صبر امام حسین(ع) در کلام». در کربلا جز زیبایی ندیدم امام زمان در زیارت ناحیه مقدسه که از جانب حضرت بقیه‌الله(عج) است حضرت در خطاب به جد بزرگوارش آقا ابا عبد الله الحسین(ع) می‌گوید: «و قد عجبت من صبرك ملائكة السماوات» به حقیقت که فرشتگان آسمانی از صبر و تحمل تو دچار شگفتی شدند ملائکه آسمان‌ها بیش از هر کسی ناظر جریانات و حوادث خیر و شر

عالم بوده‌اند، میلیاردها حادثه‌ای که در هر روز صورت می‌گیرد همه در دید ملائکه است، آن چه در اقطار جهان و میان ملل مختلف عالم از هر فردی واقع می‌شود و هر چه بر سر هر کس می‌آید، مشهود فرشتگان الهی است و نیز تمام اعمال و برنامه‌های امام حسین(ع) از آغاز ولادت تا پایان شهادت، در نظر ملائکه خدا صورت گرفت ولی در هیچ یک از این وقایع و رویدادهای عالم و در هیچ یک از برنامه‌های امام حسین(ع) این مطلب نیامده که ملائکه تعجب کرده آن قدر مراتب صبر امام باشند، جز در مورد صبر آن بزرگوار حسین(ع) بالا بود و آن چنان شدت‌ها، سختی‌ها، دردها و رنج‌ها را در راه رضای خدا تحمل کرد و آن چنان در برابر توفان سهمگین مصایب و دردها، مقاومت نمود که فرشتگان همه چیز دیده، از آن در طول تاریخ تمام صبر و تحمل، متحیر مانده و تعجب کردند پیامبران و اوصیای آنها و همچنین اغلب بزرگان جهان در دوران حیات خود دچار ناملایمات و گرفتاری‌های گوناگون بوده‌اند ولی هیچیک از آنان به اندازه‌ی امام حسین(ع) صابر و شکوبا نبوده‌اند، زیرا شرایط و سختی‌های هیچکس در سطح شرایط ناگوار آن حضرت نبوده و مصیبت‌های هیچ کس به پایه و میزان مشکلات و

مصایب او نرسیده است. با وجود این همه شرایط نامساعد چنان
شکیبائی نمود و بردباری نشان داد که نه تنها عقول آدمیان را به
حیرت انداخت بلکه فرشتگان ملاء اعلی نیز در حیرت و شگفتی فرو
رفتند گفتن و شنیدن و نوشتن و خواندن این مطالب شاید آسان
باشد ولی عمل به آنها از قدرت و توانائی کسی جز امام حسین(ع)
ساخته نیست.

آه و ناله‌ی زن و فرزند، فقدان آب و صدای العطش اطفال، کشته
شدن یاران و اصحاب، شهادت جوانان بنیهاشم، سوزش زخمها،
گرسنگی و تشنگی، تجسم اسارت اهل بیت، خستگی طاقتفرسا در اثر
حمل جنازه‌ی شهداء به طرف خیمه‌ها، همهمه و کثرت دشمنان اینها
و دهها امثال این مصائب حوادث روز عاشورا بود که امام حسین
(ع) با وجود همه آنها دشمنان را پند و اندرز می‌داد تا شاید کسی از
ضلالت و گمراهی برگردد و به راه راست هدایت یابد و عجب
اینجا است که هر قدر آن قوم گمراه و قسیالقلب را موعظه می‌کرد
عظمت مصیبت با تیر و شمشیر و نیزه و سنگ او را پاسخ می‌دادند
کربلا نزد اهل آسمان‌ها در زیارت عاشورا در مورد عظمت مصیبت
کربلا در نظر اهل آسمان‌های هفت گانه و تعجب ملائکه چنین آمده

است: «وَجَلَّتْ وَ عَظُمَتْ مُصِيبَتُكَ فِي السَّمَاوَاتِ عَلَى جَمِيعِ أَهْلِ
السَّمَاوَاتِ» «بسیار سخت و بزرگ بود مصیبت تو در آسمان‌ها برای
همه اهل آسمان‌ها.» حتی بزرگان ملائکه مثل چهار ملک مقرب
درگاه خدا «جبرئیل، میکائیل، اسرافیل و عزرائیل» ایستاده و محو
تماشا شده بودند که عجب آقا اباعبدالله الحسین (ع) این قدر ایمان،
ملائکه جریان به آتش. صبر و تحملش در راه خدا زیاد است
انداخته شدن حضرت ابراهیم (ع) را دیده بودند جریان قربانی
شدن حضرت اسماعیل (ع) را نیز دیده بودند جریان شهادت حضرت
یحیی (ع) و بریده شدن او با ارّه را دیده بودند؛ ولی هیچ یک از
این وقایع با واقعه عظیم کربلا قابل مقایسه نبود بلکه تنها پرپر شدن
حضرت علی اصغر (ع) آن هم با لب تشنه آن هم با تیر سه شعبه آن
هم با تیر زهرآلود آن هم در دست‌های پدر از همه آن وقایع
امام. بزرگ‌تر و بزرگ‌تر بود چه رسد به سایر وقایع کربلا
صادق (ع) فرمود: قاتل حضرت یحیی زنا زاده بود و قاتل امام
حسین (ع) زنا زاده بود و آسمان در شهادت و مرگ هیچ کس گریه
نکرد؛ مگر بر شهادت این دو

امام صادق(ع) به زراره فرمود: آسمان چهل روز بر شهادت امام حسین(ع) خون گریست و ملائکه چهل روز صبح بر امام حسین^۲ گریستند

روز بی نظیر و ولوله در آسمان‌ها

در روایات فراوانی از زبان پیامبر و امیرالمؤمنین و سایر امامان معصوم: یک جمله سربسته وارد شده است که بسیار پر معنی است و آن جمله این است که «لَا يَوْمَ كَيَوْمِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ» یعنی از اول عمر دنیا تا آخر عمر دنیا روزی همانند روز تو ای امام حسین(ع) بر روی زمین نبوده و نخواهد بود

در آن روز عجیب در آسمان غوغا بود. در یک قسمت آسمان تمام ملائکه به صف منتظر دستور خدا بودند، که اگر خدا اجازه داد ملائکه وارد میدان شوند، قسمت دیگر آسمان اجنه مؤمن ایستاده و منتظر بودند که اگر خدا به آنان اذن داد آنها هم به نفع آقا اباعبدالله الحسین(ع) وارد میدان شوند. در قسمت دیگر آسمان ارواح انبیاء و در رأس آنان پیامبر اکرم(ص) و اوصیای آنان و ارواح مومنین به تماشا ایستاده بودند و انگشت خود را به دندان می‌گزیدند که عجب این همه دشمن با مظلوم کربلا چه می‌کند؟

این واقعه چگونه رقم خواهد خورد؟ عجب واقعه‌ای! عجب

ضجّه و گریه ملائکه و تمثال امام زمان! واقعه‌ای

ملائکه با این که در طول تاریخ دیدنی‌های زیادی دیده بودند ولی

در واقعه کربلا طاقت نیاورده و نتوانستند تحمل کنند؛ لذا خدا

تمثال حضرت مهدی بقیه الله الاعظم ع را به آنها نشان داد و به

آنها خطاب نمود که این از فرزندان آقا اباعبدالله الحسین (ع)

است و او از دشمنان مظلومان کربلا انتقام خواهد گرفت. وقتی

ملائکه تمثال حضرت مهدی (عج) را مشاهده کردند مقداری آرام

گرفتند.

شیخ صدوق از ابو حمزه ثمالی در این باره روایت می‌کند که: به

امام محمد باقر (ع) عرض کردم: یا بن رسول الله! مگر همه شما قائم

بر حق نیستید؟ حضرت فرمود: بله. همه ما قائم بر حق هستیم. عرض

کردم: پس چرا فقط امام دوازدهم دارای نام قائم است؟ امام

باقر (ع) فرمود: هنگامی که جدم امام حسین (ع) شهید شد، فرشتگان

به ضجّه و گریه در آمده و عرضه داشتند: بار خدایا! با حسین (ع)

برگزیده تو و فرزند پیامبرت این گونه رفتار می‌شود؟! آیا تو کاری

انمی‌کنی؟

خداوند سبحان به آنها وحی کرد: ای ملائکه من! آرام بگیرید، به عزّت و جلال خودم سوگند! حتما خودم از آنان انتقام می گیرم هر چند مدتی از این واقعه بگذرد. پس ملائکه از سخن خدا مسرور شدند. آن گاه خداوند نور امامان معصوم: که از نسل آقا اباعبدالله الحسین(ع) هستند را به آنان نشان داد و چون یکی از امامان معصوم ایستاده و مشغول نماز بود؛ خداوند به او اشاره نمود و به ملائکه فرمود: به وسیله این قائم، انتقام خون آقا اباعبدالله الحسین(ع) را خواهیم گرفت

•
دو برادر با نام‌های عبدالله و عبدالرحمان فرزندان عزرة الغفاری که
شاهد شهادت تک تک اصحاب امام حسین علیه السلام نزد امام
آمدند، و اظهار کردند: دشمن نزدیک شده است؛ اجازه دهید ما
پیش روی شما بجنگیم تا کشته شویم

امام فرمود: مَرَحَبًا بکم. خوارزمی گفتگوی این دو برادر را با امام
طولانی تر آورده است. آنان با گریه نزد آن حضرت آمدند. امام
فرمودند: برای چه می گریید. شما تا ساعتی دیگر نورچشمان خواهید
بود. گفتند: ما برای خود گریه نمی کنیم؛ برای شما می گرییم که
دشمن این گونه شما را در محاصره گرفته است. این دو جوان، طبق
رسم عرب، سلام خدا حافظی دادند: السلام علیک یا بن رسول الله.
حضرت پاسخ داد: و علیکما السلام و رحمه الله. آنان به میدان رفتند،
و جنگیدند تا به شهادت رسیدند

وقتی اصحاب باقی مانده مشاهده کردند نمی توانند بر دشمن حمله
برند و از امام حسین - علیه السلام - دفاع کنند، از ایشان خواستند تا
اجازه دهد پیش روی او بجنگند تا کشته شوند. عابس از این گروه
وی نزد امام آمد و گفت که هیچ چیزی جز جانش ندارد که .بود
تقدیم کند. آنگاه با فعلیک السلام و خدا حافظی با امام، راهی میدان
شد. وی با شمشیر می جنگید و چون شجاع بود، کسی برابرش در
نمی آمد. اندکی بعد، چندین نفر یکباره بر سر او ریختند و او را
کشتند. شوذب که از غلامان آزاد شده همین خاندان شاکری بود،
همراه عابس به میدان آمد. ابتدا شوذب و سپس عابس به شهادت
عبس وقت رفتن برای نشان دادن صحت ایمانش به . رسیدند
امام حسین - علیه السلام - عرض کرد: أَشْهَدُ اللَّهَ أَنِّي عَلَى هَدْيِكُمْ وَ
هَدْيِ أَبِيكَ. ابومخنف می افزاید وقتی به میدان رفت، دشمنان
گفتند: شیر شیرها آمد؛ کسی به تنهایی به مقابله با او نرود. عمر سعد
گفت: او را سنگباران کنید. عابس که چنین دید، زره و کلاه خودش
را درآورد و به سوی دشمن تاخت. وقت آن آمد که من عریان

شوم. جسم بگذارم سراسر جان شوم...راوی می گوید: گاه دسته های
دویست نفری از برابرش می گریختند. آنگاه از هر چندسو بر او
یورش آوردند و او را کشتند؛ به گونه ای که وقتی کشته شد،
سرش میان دستان چندین نفر بود و هر یک ادعا می کرد، وی او را
کشته است.

توبه حر از زیباترین قسمتهای حماسه حسینی بود...

شهادت حرّ قهرمان بزرگ، «حرّ بن یزید ریاحی» که به ندای حق پاسخ مثبت داد و آخرت را بر دنیا ترجیح داده بود، به میدان آمد و با بی خندان و شادمانی فراوان از نصرت ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله به استقبال مرگ رفته، به نبردی سخت و شدید

انی انا الحرّ و مأوی الضیف :پرداخت، در حالی که رجز می خواند
أضرب فی اعراضکم بالسيف عن خیر من حلّ بلاد الخیف اضربکم و لا اری من حیف. «من حرّ هستم و پناه دهنده میهمان که با شمشیر

میان حرّ و یزید بن سفیان، دشمنی دیرینه و .»بر شما می گویم

ریشه داری بود که «حصین بن نمیر» آن را در نظر گرفت و به یزید

گفت: این حرّ است که کشتن او را آرزو می کردی. یزید بر او

حمله کرد، حرّ بر او تافت و او را کشت . «ایوب بن مشرح» تیری به

سوی اسب حرّ نشانه گرفت و آن را پی کرد و اسب رم کرد ولی

حرّ چون شیر از آن برجست بدون اینکه زیانی به وی برسد و با

شجاعت در حالی که پیاده بود، به جنگ پرداخت تا آنجا که به گفته مورخان، 42 نفر از آنان را کشت. تا اینکه پیادگان با شمشیرها و نیزه هایشان بر او حمله بردند و او را بر زمین غلتان در خون پاک خود افکندند. یاران امام به سوی شتافتند و او را برداشته در برابر چادر امام که در مقابلش می جنگیدند، بر زمین نهادند. امام در کنار او ایستاد و با نگاهی سرشار از نور خدا به چهره مردانه اش می یاران امام نیز با حالتی از خشوع، ایستادند. امام، پیش .نگریست رفت و خون از چهره حرّ پاک کرد و با این کلمات، او را به سوگ تو آزاد هستی همانگونه که مادرت تو را نامگذاری کرد و «:نشست سعید بن عبد الله حنفی» در برابر .«تو در دنیا و آخرت آزاد هستی امام حسین ایستاد تا آن حضرت را با جان خویش، از تیرها و نیزه هایی که از اردوگاه دشمنان به سوی آن حضرت می آمد، حمایت کند؛ زیرا آنان پیمان خود با حضرت را مبنی بر اینکه جنگ را متوقف سازند تا حضرت فریضه خدا را به جای آورد، شکسته بودند و فرصت را غنیمت شمردند و تیرهای خود را به سوی امام و یارانش، سعید حنفی» - به گفته مورخان - به سوی تیرها می «. پرتاب نمودند شتافت و سینه و گردن خود را در برابر آنها مانع قرار می داد و

همچون کوه، استوار ایستاد و تیرهایی که او را هدف قرار می داد،
وی را از جای نمی جنباند، هنوز امام نمازش را به پایان نرسانده
بود که سخت مجروح شد و در خون خود غلتان بر زمین افتاد، در
خداوندا آنان را به لعنت عاد «:حالی که با صدایی آهسته می گفت
و ثمود، لعنت کن و پیامبرت را از سوی ما سلام برسان و به او برسان
آنچه را از درد زخمها بر من رسید که من با این کار، پاداش تو و
آنگاه روی به امام کرد .«یاری رساندن به ذریه پیامبرت را خواستم
تا ببیند آیا حقش را ادا کرده و به عهد خود با آن حضرت وفا نموده
است یا نه؟ وی گفت: «ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله!
امام سپاسگزارانه به وی پاسخ داد: آری، تو در .«آیا وفا کرده ام؟
هنگامی که او گفتار امام را شنید، .«بهشت، روبه روی من هستی
جانش از رضایت و شادمانی، سیراب گشت آنگاه، جان پاکش به
سوی پروردگارش پرواز کرد، در حالی که بدنش با ضربات تیرها و
نیزه ها پاره پاره شده بود؛ زیرا علاوه بر ضربه های شمشیرها و نیزه
ها، سیزده تیر به وی اصابت نموده بود. به حقیقت، این است
وفاداری غیر قابل توصیف و بیان

زیبایی شهادت قاسم بن حسن

یکی از زیبایی های حماسه حسینی، حماسه شهادت قاسم هست.

او که شهادت را شیرین تر از عسل می دانست الگوی نوجوانان ایران اسلامی بود
در هشت سال دفاع مقدس.

باغ فردوس» عنوان شعرهای حماسی شاعر کرمانشاهی، الهام کرمانشاهی است. «
نام اصلی این شاعر میرزا احمد کرمانشاهی است که در 1264 ه. ق متولد شد و
در 1325 ه. ق دارفانی را وداع گفت

الهامی این توفیق را پیدا کرده است که حماسه کربلا را به صورت منظوم بسراید.
شعرهای او به سبک شاهنامه و بر وزن شاهنامه است. در این جا نگاهی کوتاه
داریم، به قسمتی از شعرهایی که درباره حضرت قاسم سروده است

پس از سوگ عبدالله بن حسن

من از سوگ قاسم سرایم سخن

چه قاسم، پسر زاده مرتضی

روان تن شاه دین مجتبی

این ابیات شروع قسمت اول شعر با این توضیح است؛ آغاز داستان در ستایش شاهزاده قاسم بن حسن است؛ پس از معرفی قاسم، قسمت بعد با این عنوان شروع می شود: اذن نبرد خواستن شاهزاده قاسم از عم بزرگوار و پذیرفتن آن حضرت :وزاری شاهزاده و دلداری مادر

به مرگ برادر دلم گشت خون

روانم بفرسود و تن شد زبون

بفرما بدان سو که او بار بست

بتازم من ای شاه بالا و پست

در قسمت بعد به: «خواهش مادر شاهزاده از امام حسین(ع) میدان رفتن فرزند را و

پذیرفتن آن حضرت ...» اشاره می شود

چو آمد، ز شه خواست اذن نبرد ه

چرا گشت نومید و رخسار زرد؟

همانا نه شایان ناورد بود
فدا گشتنت را نه در خُورَد بود
جوانم یتیم است، مشکن دلش
... به بزم شهیدان بده منزلش

در این قسمت، اصرار قاسم را می بینیم که با کلی دلایل و صحبت های دیگر،
:امام حسین(ع) به او اجازه رفتن به میدان بدهد

به جانِ همین تاجور شهریار
مرا وارهان از غم روزگار
گمان کن مرا حق بدان شه نداد
چنان دان که قاسم ز مادر نژاد
تو تنها و بدخواه، چندین هزار
نمانده ز یاران یکی نامدار

عنوان قسمتی دیگر این است: «به میدان فرستادن امام، قاسم را و گفت و گوی آن
»جناب با عمر و حمله کردنش به لشکر

به شکل کفن کرد رختش به بر

زدش بوسه بسیار بر چشم و سر

بگفت این تو، این پهنه رزمگاه

برو کت خداوند بادا پناه

:و در این قسمت است که رجز خوانی قاسم شروع می شود

منم قاسم آن صفدر نامور

قسیم جحیم و جنان را پسر

حسن شاه ابرار باب من است

کجا چرخ را توش و تاب من است

نیا مصطفی، مام بابم بتول

که زهرا همی خواند او را رسول

اوج حماسه در این جا شروع می شود و قاسم شاد است که به آرزوی ابتدایی

.خود یعنی رفتن به رزمگاه رسیده است

عنوان قسمت بعد این است: «برانگیختن عمر سعد، ازرق شامی را به رزم شاهزاده

»قاسم و فرستادن دو پسران خویش را به میدان آن جناب

چو با آن سرافراز شد رو به رو

بیفکند پیچان سنان سوی او

شهنشاه زاده ندادش امان

بدو تاخت توسن، چون باد دمان

بزد تیغ و از پیکرش دست راست

بیفکند و ز پهنه فریاد خواست

عنان را بیچید نامرد از او

سوی ازرق بد گهر کرد رو

همی رفت و خون می چکید از برش

زره پر ز خون و نگون مغفرش

به نزد سپاه آمد و جان سپرد

خدایش سوی آتش تیز برد

شاعر در بخش بعدی به «کشته شدن ازرق شامی به دست شاهزاده گرامی» می

پردازد:

ز ازرق چو شد کشته آن چار پور

هش. از مغز او گشت یکباره دور

همی از رنخ کند ریشِ پلید

گرازانه آواز دل بر کشید

در این قسمت، شاعر به شجاعت قاسم می پردازد و نبرد جانانه ای که بادشمنان
پلید داشته است. در قسمت بعد تصویری عاشقانه و درام را می بینیم با این عنوان:

«رفتن شاهزاده به وداع مادر

بزد بوسه داماد بر دست شاه

به پرده سرا نارسیده هنوز

از آن بر کشیده سرادق به گوش

رسیدش ز غمدیده مادر، خروش

که می گفت ای سروِ باغِ حَسَن

سرورِ دل و جانِ ناشادِ من

شه یثربی را برادرِ پسر

یتیم جوان یادگار از پدر

ندانم چه پیش آمد از دشمنت؟

...چه آمد ز پیکار اهریمنت

در قسمت بعد، پس از وداع مادر، شعر «رفتن شاهزاده قاسم، بار دیگر به میدان و

:شهید گشتن آن جناب» شروع می شود

نشست از بر باره بادپای

به پیکار دشمن بر آمد زجای

دو زلف از کمندش دلاویزتر

خود از تیغ برنده خون ریزتر

:اوج حماسه را در این جا می توان دید

چنان سود بر دسته تیغ، دست

چنان جنگ را آستین بر شکست

چنان بر دو ابرو بیفکند چین

چنان زد به کوفی سپه، خشمگین

که سالار لشگر، دل از جان برید

تو گفتی اجل را برابر بدید

بلرزید از او پیکر کوهسار

زمین گشت جنبنده سیماب وار

زمین را چو پر کرد از کشتگان

برانگیخت اسب و بیفشرد ران

به سوی علمدار بدخواه تاخت

سبک تیغ و بازوی مردی فراخت

که سازد درفش سپهد نگون

کشد پیکر نابکارش به خون

سپاه از سوار و پیاده دمان

گرفتند گردش به تیر و کمان

سبک در یکی حمله، شیر نبرد

...از آنان بیفکند هشتاد مرد

:پس از ذکر رشادت های قاسم، به شهادت آن جوان رعنا می پردازد

به ناگاه از تیرباران سخت

بشد باره اش پست و برگشت بخت

پیاده چو شه زاده قاسم بماند

به پهلوی او کافری نیزه راند

همان نیزه کار جوان را بساخت

دو اسبه اجل بر سر او بتاخت

چو دیدندش افتاده از کار جنگ

گرفتند گردش سپه، بی درنگ

یکی نیش خنجر زدش بی درنگ

یکی زد به زوین، یکی زد به سنگ

یکی زد به تیرش، دگر یک به تیغ

یکی با زدوده سنان ای دریغ

ز پای اندر افتاد، سرو جوان

... زهر حلقه جوشنش خون، روان

قسمت آخر شعر به «آوردن امام(ع) پیکر شاه زاده ناکام را در خیام حرم و مویه

:گری اهل حرم محترم بر او» اشاره می شود

بگفت این و بگرفت در پیش زین

تن پاک شه زاده نازنین

به سوی سراپرده آورد باز

!خروشید کای بانوان حجاز

شاعر در 607 بیت، ماجرای قاسم بن حسن(ع) را با زبان نظم به تصویر می کشد

و با لحنی حماسی به شجاعت و رشادت این جوان برومند می پردازد. این جاست

که در می یابیم، جوانان کربلا چگونه درس ایثار و شجاعت و شهامت در پیشگاه

.سرورشان حسین(ع) پس داده اند

کسانی که شهادت برایشان شیرین تر از زندگی دنیوی بود. قاسمی که با تمام

جوانی اش، توانست موجی از لشکر پلید دشمن را به عقب براند و تعداد زیادی را

به هلاکت برساند

شهامت و پیکار قاسم از نگاهی دیگر، عشق به زندگی بود. چون برای او سخت
بود که دشمن به آن حریم محترم وارد شود

حماسه جناب علی اکبر علیه السلام

ویژگی های جناب علی اکبر یکی اینکه شبیه ترین مردم به رسول خدا بود از نظر ظاهری و باطنی. و دیگر اینکه تنها شهیدی بود که رسول خدا هنگام شهادت به او شربت بهشتی که بعد از آن هرگز تشنه نخواهد شد نوشاند

حضرت علی اکبر علیه السلام علی بن الحسین (علی اکبر) با لب تشنه و عطش فراوان و شجاعت بی مانند رو به دشمن آورد. نوشتند که از دم شمشیر او کشته و زخمی بسیار افتاد، زیرا او برای مرگ نبرد می کرد. خودش چندین زخم کاری برداشت و معذک به جنگ ادامه داد. پس از ساعتی با سر و روی خون آلود به تاخت به سوی خیمه گاه پدر شتافت. امام بر اسب سپید خود سوار و جلو خیمه گاه ایستاده بود و با توجه و دقت به زد و خورد فرزندش خیره شده بود. وقتی جوانش نزدیک او رسید، اولین کلمه اش به پدر این بود: ای پدر تشنگی مرا کشت و سنگینی آهن مرا از پا درآورد. آیا ممکن است یک جرعه آب به من برسانی تا بهتر به جهاد ادامه دهم؟ حسین با گلوی گرفته که بغض خفه اش می کرد، گفت: ای فرزند عزیز

من، بر پیامبر خدا و علی بن ابی طالب و هر آنکس که آنها را می خوانی، بسیار دشوار است که تو را در چنین حال ببیند و نتواند به تو یاری کند. تو می بینی که من هم مانند تو تشنه ام. همه تشنه ایم، خدا چنین خواسته که ما با این حال و احوال بر ضد ستمگران بی دل و وجدان نبرد کنیم. اکنون به جای آب، زبانت را به دهان من گذار، شاید رطوبت آن تسکینی به تشنگی تو دهد. علی همین که زبان به دهان پدر گذاشت، آن را خشک تر از دهان خود یافت. این با حسین (ع) انگشتر عقیق خود را به او داد و گفت: آن را در دهان خود بگذار و به میدان جنگ برو. امیدوارم به زودی به دیدار جدت نایل شوی و از آب کوثر بنوشی و جدت از آن چشمه بهشتی سیراب کند. علی بن حسین این فرمان را که شنید، دوباره نهیبی بر اسب خود (عقاب) زد و به میدان رفت. چنان به شدت با دشمنانی که از هر سو او را فرا گرفته بودند، در آویخت که صدای تحسین از همه طرف بلند شد، ولی افراد دشمن زیاد بودند و از همه طرف او را احاطه کرده بودند. منقذین مره شمشیر زهر آگین خود را به فرق او فرود آورد که خون بر صورتش جهید و سایر افراد که روبرویش بودند، با شمشیر و نیزه به او هجوم کردند. ضربت های سخت بر

بدنش زدند که دیگر تاب و توانی برای او نماند. جوان از اسب به زیر افتاد و این صدای دردناک او را پدرش شنید حسین شنید: - ای پدر مرا دریاب. حسین بی اختیار به سوی او شتافت. به جسدش که رسید، از اسب فرو جست و سر خون آلود و مجروح او را که چشمش را به نقطه ای دوخته بود، رو به صورت خود گرفت و آهسته و شمرده این کلمه ها را از او شنید: ای پدر نگاه کن! چنان که گفתי این جدم رسول خداست که کاسه آب گوارایی به من می دهد... من دیگر هرگز تشنه نخواهم شد... آنجاست... نگاه کن... آیا توهم او را می بینی؟ حسین فریادی از اعماق روح خود برآورد که با همان فریاد، روح و روان واقعی خود را از دست داد. گفتند که حسین در این ساعت جان سپرد و نه آن ساعت که سر او را بردند... حسین صورتش را بر صورت زیبای علی اکبر نهاد و بلند بلند گریست. گفتند صدای بلند گریه او را تا حال کسی نشنیده بود. و این کلمات را گفت: نابود باد زندگی این دنیایی که بی تو باشد

